بسم الله الرحمن الرحیم

چهارشنبه 09/02/94

جلسه 1160

وجه نهم برای اثبات وجوب فحص در شبهات حکمیه تمسک به اخبار وجوب تعلم بود، اشکالهایی بر این وجه ذکر شد، رسیدیم به اشکال پنجم.

اشکال پنجم این هست که این اخبار وجوب تعلم در جائی است که امکان تعلم باشد، افلا تعلَّمت حتی تعمل این توبیخ بر ترک تعلم در جائی معنا دارد که امکان تعلم باشد، پس وجوب تعلم موضوعش عبارت هست از موردی که اماره در معرض وصول داریم که اگر فحص کنیم آن را پیدا می کنیم، و جائی که اماره در معرض وصول نباشد دلیل وجوب تعلم شامل نمی شود، ما هر کجا که شبهه بدویه قبل الفحص بود شبهه مصداقیه وجود اماره در معرض وصول می دانیم و با استصحاب عدم اماره در معرض وصول می توانیم موضوع وجوب تعلم را نفی کنیم، موضوع وجوب تعلم وقتی شد اماره در معرض وصول استصحاب عدم اماره در معرض وصول نفی می کند موضوع وجوب تعلم را و می شود مؤمّن نسبت به این وجوب تعلم.

اقول: در این جواب از این اشکال عرض کردیم اولا: ادله مختص است به افلا تعلمت حتی تعمل نیست، بلکه طلب العلم فریضة علی کل مسلم این اطلاق دارد، چون طلب علم صادق است به رجاء تحصیل علم، ولو فی علم الله تحصیل علم ممکن نباشد مثل طلب ضالّه.

ثانیا: ظاهر افلا تعلّمت حتی تعمل این هست که می خواهد بگوید جهل عذر نیست و در شبهه حکمیه قبل الفحص هیچ اصل مؤمّنی از جمله استصحاب عدم اماره در معرض وصول جاری نیست، جهلِ قبل الفحص عذر نیست، این مفاد معتبره مسعدة بن زیاد است، و لذا تمسک به عام در شبهه مصداقیه نمی شود، ما از این معتبره مسعدة بن زیاد می فهمیم که شارع می خواهد بگوید جهل قبل الفحص عذر نیست، مبادا روز قیامت فکر کنید یک اصل مؤمّنی در شبهات قبل الفحص دارید و با آن اصل احتجاج می کنید در روز قیامت با خدا، ابدا اینطور نیست، این مفاد معتبره مسعدة بن زیاد است.

این هم راجع به اشکال پنجم، و لذا به نظر ما ادله وجوب تعلم کافی است برای اثبات لزوم فحص در شبهات حکمیه.

و اینگه در کتاب منتقی الاصول دفاع کرده اند از محقق عراقی، گفته اند که ظاهر این معتبره مسعدة بن زیاد این است که دارد بیان می کند حکم عقل را، متضمن تعبد نیست، گفته فتلک الحجة البالغة که روز قیامت خدا حجت بالغه دارد، می گوید عبدی أکنت عالما فان قال نعم قال افلا عملت بما علمت و ان قال کنت جاهلا قال له أفلا تعلمت حتی تعمل، خوب این استناد به حکم عقل است نه استناد به حکم شرع، خوب حکم عقل این نیست که ما به نحو تنجیزی باید در شبهات بدویه قبل الفحص احتیاط کنیم، اگر حدیث رفع تام باشد و شامل شبهات بدویه قبل الفحص بشود عقل مشکلی ندارد با حدیث رفع و دیگر نمی گوید که باید احتیاط کنید در شبهات حکمیه قبل الفحص.

در منتقی الاصول گفته اینکه گفته می شود که اختصاص این حدیث به موارد علم اجمالی موجب الغاء عنوان جهل می شود -که یکی از آنهائی که این مطلب را گفته اند ما بودیم که عرض می کردیم-، می گوید اینکه گفته می شود افلا تعلمت حتی تعمل نمی شود حمل بشود بر خصوص علم اجمالی، چون در علم اجمالی طرف علم اجمالی دارد و عالم است اجمالا، در حالی که در روایت فرض کرده که عبد می گوید کنت جاهلا.

در منتقی الاصول می گوید این هم جواب دارد، چون ما دو جور علم اجمالی داریم: یک علم اجمالی محدود و محصور که یا نماز ظهر واجب است یا نماز جمعه، بله اینجا عرف می گوید تو عالمی، اما علم اجمالی نامحدود و غیر محصوری که مکلف دارد به ثبوت تکالیف در شریعت این رافع عنوان جهل نیست، الآن این صبیی که تازه بالغ شده علم اجمالی دارد به یک تکالیفی در شرع، می گویند آقا جهل عذر نیست برو یاد بگیر نگو من مسأله نمی دانم، پس اشکال ندارد که این روایت مربوط بشود به شبهات مقرونه به علم اجمالی.

اقول: این بیان منتقی الاصول به نظر ما تمام نیست، زیرا ما نمی گوئیم که شخصی که علم اجمالی کبیر دارد به نحو غیر محصور به این نمی گویند جاهل، چرا به او می گویند جاهل، حتی علم اجمالی محدود هم که ایشان مثال زد گفت نماز ظهر و جمعه علم اجمالی داریم یکی اش واجب است، آنجا هم اگر کسی نماز ظهرش را بخواند نماز جمعه نخواند بعد بگویند چرا نماز جمعه نخواندی می تواند بگوید کنت جاهلا جاهل بودم به وجوب نماز جمعه، ما مشکل نداریم در صدق عنوان جاهل نسبت به اطراف علم اجمالی، ما عرضمان این است که ظاهر این روایت ان قال کنت جاهلا قال له أفلا تعلمت حتی تعمل این است که جهل عذر نیست نه اینکه علم اجمالی منجز است، شما می خواهید بگوئید علم اجمالی منجز است، ولی ما می گوئیم مفاد این روایت این است که جهل عذر نیست، پس جهل عذر نیست نه اینکه علم اجمالی منجز است، و الا این روایت قطعا شامل اطراف علم اجمالی می شود، روایت می گوید الجهل لیس بعذر مع امکان التعلم، شما می گوئید این را حمل می کنیم بر اطراف علم اجمالی؟ خوب در علم اجمالی می خواهید بگوئید العلم الاجمالی منجز، اما روایت که این را نمی گوید.

اینی که این آقایان مثل محقق عراقی گفته اند و در منتقی الاصول هم دفاع کرده اند که گفته اند حکم عقل با اطلاق حدیث رفع برطرف می شود و می رود، عقل که حکم می کند به وجوب احتیاط در شبهات حکمیه قبل الفحص این لولای حدیث رفع است، این را ما قبول داریم، و لکن می گوئیم این معتبره مسعدة بن زیاد با همین بیان دارد به مردم می فهماند که ایها الناس عقل حکم می کند به لزوم اطاعت در شبهه حکمیه قبل الفحص، شرع هم بر خلاف آن چیزی نگفته است، این را از حالا بدانید، این روایت لسانش این است، دارد با همین بیان ایصال می کند به مردم که آقا روز قیامت احتجاج می کنند به شما، اگر بگوئید نمی دانستیم می گویند چرا نرفتی یاد بگیری تا عمل کنی.

بله قبول است اگر کسی مثل محقق عراقی قائل به اطلاق حدیث رفع باشد فقط بگوید علم اجمالی منجز است، و بعد از انحلال علم اجمالی در شبهه بدویه قبل الفحص به حدیث رفع تمسک بکند ولو از باب توهم، به او که احتجاج نمی کنند او معذور است، اما این معتبره مسعدة ین زیاد آمده تا مردم را از این توهم دربیاورد، حالا یک شخص محققی با این مطالب از توهم در نمی آید کاری نمی شود کرد با او، با علماء که نمی شود درگیر شد، خوب محقق عراقی می گوید من اینجور می فهمم معذورم، اما این روایت می خواهد به مردم تفهیم کند که دچار توهم نشوید جهل عذر نیست.

سوال: اگر اطلاق حدیث رفع را شما پذیرفتید و قائل به انصراف نشدید و به عنوان شک در مخصص منفصل هم لازم نبود که فحص کنید از این اخبار تعلم، احتمال مخصص منفصل نمی دادید بله معذورید، اما این روایت آمده حتی المقدور مردم را از این توهم بیرون بیاورد، منجز سابق حکم عقل است به وجوب اطاعت در شبهات حکمیه قبل الفحص، منتهی کسی که دچار توهم این است که حدیث رفع اطلاق دارد و اطلاقش مراد جدی است معذور است.

کلام من البحوث

مطلب دیگر اینکه در بحوث گفته اند این روایات طلب العلم فریضة علی کل مسلم این روایات را به عنوان اخبار وجوب تعلم مطرح نکنید، بلکه همین افلا تعلمت حتی تعمل را بگیرید خوب است، چون می گوید طلب العلم فریضة علی کل مسلم ما مشکلی با سندش نداریم چون مستفیض هست و هم عامه نقل کرده اند هم خاصه، و لکن قرائنی دارد که مراد از طلب العلم مرتبه عالیه طلب العلم است، نه آنچه که بر همه مکلفین لازم هست که مسائلی که احتمال می دهند محل ابتلائشان باشد در واجبات و محرمات باید یاد بگیرند، نه طلب العلم یعنی فقیه شدن در دین، ایشان می گوید روایات را ببینید، روایات دارد فضل عالم را بین جهال می گوید، العالم بین الجهّال کالحیّ بین الاموات، یا مثلا می گوید که عالم کسی است که ملائکه بالهایشان را باز می کنند او پا می گذارد روی بال ملائکه، و امثال آن، این مرتبه که مرتبه ای نیست که به صرف تعلم واجبات و محرمات محل ابتلاء برای انسان حاصل بشود.

اقول: به نظر این مطلب درست نیست، زیرا این مقارنات در این روایات ممکن است ناظر باشد به طلب علم در مرتبه عالیه، و لکن عرفی نیست که ما بگوئیم طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مرادمان تفقه در دین است که واجب کفائی است، این تفقه در دین که مشا می فرمائید واجب کفائی است، همه که نمی توانند بروند حوزه عالم در دین بشوند و الا زندگی ها مختل می شود، طلب العلم فریضة علی کل مسلم ظاهرش این است که همان تحصیل علم به واجبات و محرمات در محل ابتلاء، مرتبه بالاترش این است که انسان فقیه بشود، اما حداقل طلب علم وجوب عینی دارد، طلب العلم فریضة علی کل مسلم او را می گوید، حتی بعضی ها ممکن است بگویند آن اوصافی که گفته اند مثل العالم بین الجهّال کالحیّ بین الاموات چرا شامل آن عامی نشود که دنبال یاد گرفتن رساله عملیه است، چرا او را دست کم می گیریم و فقط فکر کنیم کسی که در حوزه درس کفایه می خواند ملائکه بالشان را پهن می کنند برای او، نه، بلکه آنی هم که می آید مسجد می نشیند پای صحبت کسی که مسائل شرعی می گوید و حلال و حرام خدا را می گویند، چرا ملتزم نشویم که او هم عالم شد دیگر، العالم بین الجهّال کالحی بین الاموات و این دارد می رود سراغ طلب علم، در حال طلب علم ان الملائکة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضا به، و همینطور سلاح بر اعداء دین هم هست، طلب علم که اختصاص به فقه در فروع ندارد، بلکه تحصیل علم به اصول هم لازم است، عامی هم باید اصول اعتقاداتش را درست کند، اگر عامی بیاید استدلالی یاد بگیرد اثبات وجوب خدا را و نبوت نبی اکرم را خوب همان استدلالها را برای هم کلاسی و همکارش بیان می کند می شود سلاح بر اعداء دین دیگر، مگر آن پیر زن که در روایت هست که پیامبر به او فرمود بمَ عرفت ربک؟ داشت چرخ نخریسی را تکان می داد دستش را کنار کشید چرخ ایستاد، گفت این چرخ نخریسی را وقتی من دیگر حرکت ندادم از حرکت افتاد حالا این آسمان و زمین در حال حرکت را کسی حرکت نمی دهد؟ که حضرت فرمود علیکم بدین العجائز.

حالا ما اصرار نداریم که این اوصافی که گفته اند برای همه افرادی است که می خواهند دنبال علم به اعتقادات و علم به فروع دین محل ابتلاء خودشان باشند، حالا آن مال مرتبه عالیه باشد، اما طلب العلم فریضة علی کل مسلم تناسب ندارد که فقط بخواهد وجوب کفائی تفقه در دین را بگوید.

راجع به روایات تفقه در دین هم در بحوث اشکال کرده است، گفته این روایت علی بن ابی حمزه را ببینید می گوید سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول تفقهوا فی الدین فان من لم یتفقه منکم فی الدین فهو اعرابیٌّ ان الله تعالی یقول لیتفقهوا فی الدین و لینذورا قومهم، ایشان گفته ببینید این عنوان تفقه در دین با استشهادی که به آیه لیتفقهوا فی الدین و لینذورا قومهم شد که قطعا آیه راجع به وجوب کفائی تفقه در دین است، ما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفرمن کل فرقة منکم طائفة لیتفقهوا فی الدین، اینها نشان می دهد که این تفقه در دین همان واجب کفائی است نه تحصیل علم به وظیفه فعلیه که واجب عینی است.

انصاف این است که این بیان هم تمام نیست، آقا دارد می گوید من لم یتفقه منکم فی الدین فهو اعرابیٌّ، علیک بالتفقه فی دین الله و لاتکونوا اعرابا فان من لم یتفقه فی دین الله لم ینظر الله الیه و لم یزکّ له عملا، آیا این یعنی از هر شهری چند نفر بیایند آخوند بشوند؟ می گوید اگر فقیه نشدید می شوید اعرابی، همان تعرب بعد الهجرة که حرام است، و اعرابی یعنی همان مشرکینی که در بادیه زندگی می کردند، پس باید همه تفقه در دین بکنند، آیه نفر می گوید همه نمی توانند نفر کنند، یک عده بروند نفر کنند تفقه در دین بکنند بیایند دیگران را هم فقیه در دین کنند، نه اینکه بقیه بگویند خوب تفقه در دین واجب کفائی است، نه، نفر واجب کفائی است که بروید یک عده تان تفقه در دین بکنید لینذورا قومهم، با انذار قوم قوم می شوند فقیه در دین، نفر بر آنها واجب نیست اما این روایات می گوید فقیه شدن در دین واجب است.

پس به نظر ما این روایات هم می تواند دلیل بر وجوب تعلم باشد، منتهی اختصاص به احکام فرعیه ندارد هم تحصیل علم به اصول دین، اصول دین هم یعنی دین حق تشیع، و هم تحصیل علم نسبت به فروع دین.

پس ما می گوئیم نفر واجب کفائی است اما تفقه در دین واجب عینی است به آن مرتبه اقلش که علم به اصول دین و علم به فروع دین محل ابتلاء است، البته تفقه در دین مثل تعلم است که نسبت به اصول دین تعلم واجب نفسی است نمی شود بگوئی احتیاط می کنم، تعلم اصول دین واجب نفسی است، ولو بعد از تعلم باز مرحله دیگر ایمان است که آن هم واجب نفسی است، نمی شود بگوید من ایمان می آورم احتیاطا یا تقلیدا، نه تعلم در اصول دین واجب نفسی است، در فروع دین بله وجوب طریقی دارد اما عادتا بدون تعلم نمی شود امتثال احکام دین کرد، نیاز به تعلم هست عادتا و احتیاط همه جا ممکن نیست.

مطلب دیگری هم در بحوث هست او را هم عرض کنم، ایشان فرموده اند ممکن است ما استدلال کنیم بر وجوب فحص به فحوای آیه نفر، فلولا نفر من کل فرقة طائفة لیتفقهوا فی الدین به این استدلال می توانیم بکنیم بر وجوب فحص، نه به ملاک اینکه وجوب تفقه در دین (نفر) هست، او وجوب کفائی است، بلکه به یک ملاک دیگر، و آن ملاک این است که تفقه در دین چرا واجب شد؟ لغایة انذار القوم، مدلول التزامی عرفی که می گویند آقا تفقه بکنید در دین برای هدف انذار مردم، مدلول التزامی عرفیش این است که مردم هم باید بیایند سراغ شمای متفقّهین، نه اینکه دیگران سؤال نکنند که این عالم که رفت قم درس خواند بعد از چند سال آمده شهر بالاخره این چی می گوید چه کار می کند، فقط در حد سلام علیک و اظهار ارادت باشد، این خلاف ظاهر است، ظاهرش این است که تفقه در دین به هدف انذار مردم این ملازمه عرفیه دارد با اینکه مردم هم بی اعتناء نباشند بیایند تعلم کنند.

اقول: به نظر ما این مطلب درست نیست، شما که اخبار طلب العلم فریضة و اخبار لزوم تفقه در دین را خراب کردید، این دلیل را هم ما اصرار نداریم که بیاورید، آن دلیل تمام نیست، برای اینکه خود شما در بحث حجیت خبر واحد گفتید که ظاهر اینکه بگویند تفقه لتذر قومک لعلهم یحذرون این است که حذَر واجب فعلی است بر مردم، و این تفقه و انذار شما شرط تحصیل واجب است، در شرط الوجوب نمی آیند بیایند بگویند نذر کن لعلک تفی به، این عرفی نیست، در واجب است که می گویند توضأ لعلک تصلی، همینجور است دیگر، هیچ وقت نمی گویند خدایا هوا را سرد کن تا ما بخاری روشن کنیم، خوب شرط الوجوب است دیگر، خوب هوا شرد نشود بخاری هم روشن نکنید، اما می گوید خدایا هوا سرد است یک پولی برسان بخاری بخریم روشن کنیم از این سرما نجات پیدا کنیم، در شرط الواجب تعبیر می کنند امر می کندمثلا توضأ لتصلی، اینجا هم تفقه لینذر قومک لیحذر قومک، بعد خود ایشان می گوید که پس این آیه ناظر است به مواردی که در رتبه سابقه حذَر بر مردم واجب است، این آیه در مقام بیان نیست که کجا حذر بر مردم واجب است، باید از جای دیگری بفهمیم، این آیه خطاب به آن طائفه ای می کند که می خواهند بروند فقیه در دین بشوند می گوید آقایان کوچ کنید نزد پیامبر فقیه در دین بشوید تا برگردید به قومتان انذار کنید آنها را تا آنها حذَر کنند از عقاب، خوب حذَر از عقاب در جائی است که حکم منجز باشد در رتبه سابقه، ما نمی توانیم به این آیه تمسک کنیم که در شبهه حکمیه قبل الفحص حکم منجز است در رتبه سابقه، هذا اول الکلام، قدر متیقنش شبهات مقرونه به علم اجمالی است، عرض کردم انذار یعنی انذار در مواردی که حذر از عقاب بر مردم واجب است یعنی باید اول منجز بشود بر مردم تکلیف تا بعد انذار واجب بشود بر فقیه، و لذا ما گفتیم به این آیه نمی شود استدلال کرد بر وجوب ارشاد جاهل مگر جاهل مقصر، ارشاد جاهل قاصر را نمی شود از این آیه فهمید، چون این آیه می گوید آقا انذار کن قومت را تا آنها حذر کنند از عقاب، یعنی حذر از عقاب در حق آنها مطلوب بالفعل است چه شما انذار بکنید چه نکنید، انذار شما شرط تحصیل واجب است، و لذا در رتبه سابقه وجوب تحذر از عقاب فعلی است بر مردم، کجا تحذر از عقاب وجوب فعلی دارد بر مردم و انذار منذر شرط تحقق واجب است، شرط الواجب است نه شرط الوجوب، کجا؟ آنجایی که در رتبه سابقه منجز باشد حکم بر مردم، اما اگر شخص جاهل قاصر است اصلا لازم نیست ما او را انذار کنیم، از این آیه استفاده نمی کنیم.

بله نمی گویم ارشاد جاهل دلیل دیگری ندارد می گویم این آیه دلیل بر وجوب ارشاد جاهل قاصر نیست، این آیه در مقام بیان نهی از منکر است، که لینذورا قومهم ولو عالم عامدند اما فقیه بلد است که علام عامد را هم به راه بیاورد و او را از عذاب خدا بترساند با اینکه عالم عامد است، یا جاهل مقرند، بر اینها واجب بود تحذر از عقاب در رتبه سابقه، آیه می گوید بروید فقیه بشوید تا اینها را تحذر بکنید از عقاب، اما دلیل وجوب ارشاد جاهل قاصر یک روایت است که ما اخذ الله علی الجهّال ان یتعلموا الا و اخذ علی العلماء ان یُعلموا[[1]](#footnote-1)، ممکن است کسی به این روایت استدلال کند که در رتبه سابقه بر وجوب تعلم بر جاهل واجب شده بر عالم تعلیم، این روایت هم اتفاقا بعید نیست دلیل بر وجوب تعلم در حق جاهل هم باشد، که دو تا مطلب از این فهمیده شود یکی وجوب تعلم بر جاهل و دیگر وجوب تعلیم بر عالم.

از این بحث گذشتیم، آخرین وجه برای لزوم فحص در شبهات حکمیه وجهی است که آقای خوئی ذکر کرده، او را هم مطرح کنیم و ان شاء الله این بحثها را به زودی به پایان ببریم و بعد وارد قاعده لاضرر بشویم ان شاء الله، ادامه بحث روز یکشنبه.

1. - در سند روایت ضعف هست. [↑](#footnote-ref-1)